

- کار بدی کردی پسر !

سلیم آقا با خوئسردی تائید کرد :

- کاملاً درسته ، این یکدفعه حق با شماست !

- حالا جوابشو چی بدیم !

- خیلی ساده است .

بعد سلیم آقا روشو به منشی کرد و ادامه داد :

- بهش بکید نامه اش گمشده یکی دیگه بنویسه ؟

جمال آقا از این راه حل ، بجدی عصبانی شد که

دستپاش شروع بلرزیدن کرد .

- چی میگی پسر! مگه ممکنه همچه حرفی به مشتری

زد :

منشی هم حرف « آقا » را تصدیق کرد و گفت :

- نمیدانم موضوع کارش هم چیه کسه خانمش داره

گریه میکنه .

جمال آقا با تعجب پرسید :

- خانمش هم همراهشه ؟

- بله

سلیم آقا چشم‌هایش را گشاد کرد و پرسید :

- خانمش جوانه ! خوشگله ؟

- بله اما ...

www.KetabFarsi.com

جمال آقا چنان چشم‌غره‌ای به پسرش رفت که بیچاره

منشی بقیه حرفش را نزد وساکت شد .

جمال آقا خیلی خشک و جدی گفت ،

- بگو چند دقیقه باشند تا صدایشان کنم .

منشی بیرون رفت و جمال آقا که عصبانی بود چشم‌هاشو

به دیوار مقابل درخت .

سلیم آقا پرسید :

حالا چکار می‌خواهید بکنید ؟

- بتو مربوط نیست . من از تو خیلی ناراضیم .

- حق دارید پدر .. ولی فعلا بهتره راجع بکار این

مشتری صحبت کنیم .

- مجبوریم بهش بگیم نامه‌اش را نخوانده‌ایم .

- فکر می‌کنید لازمه بهش بگیم ؟

- بله ... چون ما نمیدانیم برای چی آمده !

- ولی من فکر میکنم فهمیدنش خیلی آسونه .

- از کجا میفهمی !
www.KetabFarsi.com

- میتونم حدس بزnm . اجازه بدین بیان تو قول میدم

دودقیقه بعد از وارد شدنشان بفهمم کارشان چیه .

- آخه تو هنوز حتی اسم اونارو نمیدانی چطور می -

خواهی موضوع را کشف کنی !

- الان می بینید چه جوری میفهمم !

- اول باید دید اینها زن وشوهر یاخواهر وبرادرن

یا . .

- بمحض اینکه به بینمشان حدس میزنم .

جمال آقا با ناباوری شانها را بالا انداخت و گفت:

- اگر این مسئله را حل کنی نابغه ای .

وبعد هم زنگ زد ودستور داد آقا وخانم را به اطاق

راهنمایی کند .

پس از چند لحظه منشی در را باز کرد خانم جوانی که

چشمه اش هنوز گریه آلود بود از جلو ومرد جوانی که خیلی

عصبانی بنظر میرسید بدنبال آن وارد اطاق شدند .

سلیم آقا که از دیدن خانم جوان آب لب و لوجه اش
راه افتاده بود از جایش بلند شد و تعظیمی کرد :

- بفرمائید آقای صمد آقا . . ایشان پدر من هستند
ولی کار کوچک شما مربوط به بنده است .

صمد آقا و خانمش روی صندلی نشستند و صمد آقا

www.KetabFarsi.com

پرسید :

- نامه را مطالعه فرمودید !

سلیم آقا خیلی جدی جواب داد :

- بله ... دیدم ... اما خیلی مبهم بود !

صمد آقا روی صندلیش حرکتی کرد و گفت :

- ولی من همه جزئیات را اون تو نوشته‌ام .

- بله ! خوب یادمه به بخشید خانم را معرفی فرمودید !

- ایشان خانم بنده هستند .

سلیم آقا مثل کسی که چیزی را فراموش کرده خنده

بلندی کرد .

- درسته .. کاملاً معلومه که ... صمد آقا که گمان

میکرد سلیم آقا نامه اش را خوانده و موضوع را میدانند گفت :

- خانم من ابدأ مایل به انجام اینکار نیست .

سلیم آقا تیرش بسنگ خورد و نتوانست چیزی از اصل موضوع از دهان مشتری بشنود اما از معنای جمله حدس زد که ممکن است موضوع طلاق بین زن و شوهر در جریان باشد.

بهمین جهت خنده خشکی کرد و گفت : www.KetabFarsi.com

- البته اینکارها خیلی ناراحت کننده است و بمرور

زمان آدم موضوع را فراموش میکنه .

بجای صمد آقا خانم که بزحمت جلو گریه اش رامی -

گرفت جواب داد :

- بله صمد آقا هم همینو میگه، ولی من ، نمیتونم ،

نمیتونم ما همش چهار ماهه ازدواج کردیم .

سلیم حدسش مبدل به یقین شد و خیلی جدی گفت :

- شما حق دارید خانم قبول میکنه . منم با شما

موافقم . صمد آقا هم منصرف بشید .

صمد آقا که انتظار نداشت در مقابل این فداکاری

بزرگ توبیخش هم بکنند با ناراحتی پرسید :

- شاید برای اینکه مبلغش کمه مخالفین !

سلیم آقا دیگه هیچ تردیدی نداشت که موضوع مربوط
به طلاق و پرداخت مهریه است با اطمینان کامل گفت :

- صحبت سر کمی یا زیادی مبلغ نیست ... به بینید
صمد آقا خانم شما زن بسیار تربیت شده و نجیبی است .
بنظر من شما باید در این موضوع تجدید نظر کنید .

صمد آقا که حوصله اش سررفته بود جواب داد :

- نه ... اینکار هیچ عیبی هم نداره ...

- بسیار خوب هرطور میل شماست ولی انتشار این
خبر برای همچه خانم با احساسی خوش آیند نیست .

صمد آقا سرشو تکان داد : www.KetabFarsi.com

- محض خاطر خانم کاری میکنم که اسم او درسند

برده نشه .

سلیم آقا معنی این حرف را نفهمید یعنی چه ؟ چطور
ممکنه درسند طلاق اسم از زن نبرند ؟

خانم صمد آقا اشکهایش را پاک کرد و گفت :

- خدا شاهد من راضی نیستم ، من اونو بی اندازه

دوست دارم .

سلیم آقا که گیج و مات شده بود بی اختیار پرسید :

- حاضرید اورا به بخشید، هنوز هم دیر نیست همیشه

www.KetabFarsi.com

کارهارا اصلاح کرد .

صمد آقا با عصبانیت داد کشید :

- منظورتان چیه !

سلیم آقا خیلی خشک و چدی جواب داد :

- بگذار رك و پوست کنده بهتون بگم اگر موکلین

ما کاملاً بما اطمینان نداشته باشند ما نمیتوانیم کاری برایشان

انجام بدیم .

صمد آقا با همان خشونت گفت :

- من کار بدی نکردم که بخواهم از شما پنهان کنم !

- پس شما واقعاً کار بدی انجام ندادید !

خانم صمد آقا بجای شوهرش جواب داد :

نه ... شوهر من واقعاً فرشته است و هیچ خطائی ازش

سر نزده ؟

- پس مقصر شما هستید خانم ؟

- خانم صمد آقا مثل ترقه از جا پرید و با عصبانیت

گفت :

- من چکار کردم؟ چی میگوید آقا شما!

صمد آقا هم به پشتمانی خانمش بسر سلیم آقا داد زد:

- مثل اینکه حواس شما خیلی پرته آقا و اصلاً نمیدویند

موضوع چیه! www.KetabFarsi.com

جمال آقا که تا بحال سکوت کرده و ناظر صحنه بود

وقتی دید کند کار درآمده و اوضاع داره خراب میشه مداخله

کرد و خیلی آرام به صمد آقا گفت:

- تشریف بیارید اینجا من خودم کارتون را درست

کنم.

صمد آقا که زیر لب غرغر میکرد بطرف میز (جمال

بیک) رفت.

جمال آقا خیلی آهسته و شمرده گفت:

- من نامه شمارا ندیدم خودتان بفرمائید به بینم موضوع

چی بوده!

- ما آمدیم بیک وصیتنامه تنظیم کنیم.

- وصیت نامه ..؟ همش همین بود؟!

- بله .. همین.

جمال آقا نگاه دقیقی توی صورت خانم صمد آقا که هنوز ژست آدمهای مصیبت دیده را داشت انداخت و پرسید :

- پس چرا خانمتان اینقدر ناراحته !

- او خیال میکنه هر کس وصیتنامه تنظیم کنه زودتر

www.KetabFarsi.com

میمیره .

صدای حق حق گریه خانم بلند شد و صمد آقا بطرف

او برگشت و شروع بدلداریش کرد :

- عزیزم گریه نکن .

جمال آقا پرسید :

- خوب چکار میخواهید بکنید ؟

صمد آقا با بی حوصلگی جواب داد :

- من همه چیز را تو اون نامه نوشته ام .

سلیم آقا که دید بازم نزدیکه کند کار دربیاد از

جایش بلند شد و گفت :

- پدر اجازه بدید برم يك کار مهمی دارم .

جمال آقا هم که گوشی دستش بود جواب داد :

- آره جونم .. خیلی کار کردی خسته شدی . برو

بعد روشو به صمد آقا كرد و ادامه داد :

- اگر زحمت نيست خودتان موضوع را تعريف كنيد.

صمد آقا نگاهي به خانمش كرد و گفت .

- وصيتنامه من يك جمله بيشتريست «تمام داروندارم

را پس از مرگم به زن عزيزم مي بخشم» .

زن گريه صدا داري كرد و جمال آقا گفت :

بسيار خوب فكري كرديد .

صمد آقا روشو بخانمش كرد !

- مي بيني آقا هم نظر منو پسنديدن .

- فقط اگر ممكنه اين كلمه پس از مرگ را ننويسيد

- البته ممكنه . . . من يكجوري وصيتنامه را تنظيم

مي كنم كه كلمه پس از مرگ توش نباشه .

- ممنونم آقا .

جمال آقا براي روشن شدن مطلب گفت :

- جائيكه بيوه تنها و ارت شوهرش باشه ...

صداي گريه شديد خانم حرف جمال آقا را قطع

- خواهش میکنم کلمه بیوه را هم ننویسید .
- خیلی معذرت میخواهم ... در هر حال آقای صمد آقا شما کار عاقلانه ای میکنید که از حالا وصیتنامه تنظیم می کنید .
- خیلی ممنونم .
- خوب حالا باید بچند سؤال من جواب بدهید .
- حاضرم آقا !
- شما قوم و خویش درجه اول دارید ؟
- نخیر آقا من نه پدر دارم .. نه مادر و نه خواهر و برادر ...
- بسیار خوب کارتون چیه ؟
- کارمند یکی از شرکت های خارجی هستم .
- با این ترتیب مبلغ وصیتنامه خیلی جزئی باید باشد!
- من حقوق خوبی میگیرم هر ماه تقریباً یک هزار لیره پس انداز میکنم .
- جمال آقا سرش را از روی تحسین حرکت داد و گفت :

- لابد هر سال هم حقوقتان اضافه میشه ؟ !

- بله طبق اساسنامه شرکت تا موقع بازنشستگی

حقوق من صدی هفتاد و پنج اضافه خواهد شد .

- امیدوارم موفق باشید . لابد بدهکاری هم ندارید ؟؟..

www.KetabFarsi.com

- نخیر ...

صمد آقا سکوت کرده اما خانمش با همان لحن گریه -

آلود گفت :

- چهار هزار لیره هم پس انداز داریم .

جمال آقا که از حرکات زن نزدیک بود خنده اش

بگیرد گفت :

- معلوم میشه زن و شوهر خوش بختی هستید امیدوارم

بیای هم پیر شید .

صمد آقا با سر تشکر کرد :

- یادم رفت بگم . من پنجاه هزار لیره هم خودمو

بیمه کردم . خیلی دلم میخاد يك خانه بزرگی هم بر اش

بگذارم .

- از کجا معلومه نشه .. شایدم خدا خواست و درست

شد .

صدای ناله و گریه خانم صمد آقا بلند تر شد :

- الهی قسمتم نشه . . . من يك موی صمد آقا را با

هزار ناقصر بیلاقی عوض نمیکنم بعد از او من خانه وزندگی

www.KetabFarsi.com

را میخام چکار !

جمال آقا که میخواست یکجوری سر و ته مطلب را

درز بگیره گفت :

- کاملاً درسته . . . بنظر من صمد آقا میخاد وقتی

میگیره . . .

جمال آقا متوجه شد که قافیه را باخته و هرچی فکر

کرد یکجوری حرفشو اصلاح کند جمله مناسبی یادش نیامد

و ناچار سکوت کرد و صمد آقا گفت :

- ببینید آقا تمام بحث ما سر اینه که خانم اصرار

داره من يك سهمی هم بدختر خاله هام بدم اما من زیاد موافق

نیستم .

خانم صمد آقا مثل کسی که از حق مشروع دفاع

میکند با صدای بلند **بج** گفت :

- مگه خدا را خوش میاد آنها را از ارث محروم کنی .

آنها هم امید دارند منبع عایدی درستی ندارند .. حتماً باید
يك چیزی برایشان معلوم کنی ! www.KetabFarsi.com

صمد آقا با یکنوع حالت تسلیم و رضا موافقت کرد:

- بسیار خوب آقا نفری صد و پنجاه لیره برایشون بنویسید!

خانم با لجاجت حرف شوهرش را قطع کرد:

- خیلی کمه ... بهر نفر پانصد لیره بده .

- صد و پنجاه لیره بسه شوئه .

- نه عزیزم کمه ..

- بسیار خوب دو بست و پنجاه لیره بنویسید !

- خیر آقا همون پانصد لیره باشه .

صمد آقا نمی توانست حرف خانمش را زمین بیا اندازه:

- باشه هرچی خانم میگه همونه ..

بعد اسم و مشخصات و آدرس دختر خاله هارا بهو کیل

داد ...

جمال آقا پرسید :

- همین ! دیگه فرمایشی نیست ؟ !

- نخیر .

خانم صمد آقا دوباره گفت :

- پس سهم بیمارستان چی شد ؟

جمال آقا پرسید :

- سهم بیمارستان چیه ؟ !!

خانم جواب داد :

- سال گذشته شوهرم مدتی در بیمارستان بود و بهش

خیلی خوش گذشت قرار گذاشتیم يك مبلغی هم برای توسعه بیمارستان اختصاصی بدیم .

جمال آقا پرسید :

- چقدر برای اینکار گذاشتید ؟

- دوهزار لیره بنویسید .

خانم خیلی عصبانی شد و گفت :

- مگه بگدا میخوای پول بدی . دوهزار لیره چیه !

آقا بنویسید ماهی ده هزار لیره صمد آقا ناراحت شد :

- خانم آخه چرا اینهمه پول به بیمارستان بدیم .. ؟

نخیر آقا فقط یکبار آنهم پنجهزار لیره کافیه !

نه همین که گفتم حتی اولادهای ما هم باید هر ماه

- بسیار خوب ماهی پنجهزار لیره بنویسید .

- اینقدر کنس بازی در نیار بیمارستان محل عمومی

است و آدم هر قدر باین تشکیلات کمک کنه هدر نمیره ...

- باشد ... حالا که خانم اصرار داره حرفی ندارم .

جمال آقا که برای اولین بار بود زنی اینقدر فداکار

و کم طمع میدید بقدری تحت تأثیر قرار گرفته بود که تا

مدتی باورش نمی شد ولی قضیه واقعاً حقیقت داشت وزن و

شوهر موافقت داشتند که وصیتنامه با این شرایط تهیه شود.

بهمین جهت صلاح دید تنظیم آن را بروز بعد موکول کند

تا اگر هر کدام تغییر عقیده دادند ضرری متوجه اونگردد

و وقتش بیپوده تلف نشده باشد روی این نظر گفت :

- بسیار خوب فردا همین موقع تشریف بیاورید وصیتنامه

حاضره !

صمد آقا اصرار داشت که همین امروز کمک کار را

بکنند و جمال آقا ناچار شد وصیتنامه را تنظیم نماید . .

در تمام مدتی که وکیل مشغول کار بود خانم صمد آقا

اشك میریخت و بی تابی می کرد هنگامی که کارها تمام شد
و امضاهای سند کامل گردید خانم صمد آقا با لحن پرالتماسی
گفت :

www.KetabFarsi.com

- آقا خواهش می کنم وصیتنامه را پیش خودتان نگه
دارید . . . من نمی خواهم چشمم باو بیفته ، شما نمی دونید
من چقدر شوهرم را دوست دارم .

جمال آقا با حالتی که تمسخر و ناباوری از آن پیدا
بود سرش را حرکت داد و گفت :

- امیدوارم تا آخر عمر بایکدیگر همینطور صمیمی
و یک رنگ باشید .

خانم صمد آقا از این حرف خوشش نیامد و اعتراض
کرد :

- چطور ممکنه یکروز ما بهم نارو بزیم .

- اگر ثروت آقا چند برابر امروز شد و سن شما هم
کمی بالا رفت و تغییر عقیده ندادید آنوقت معلوم می شود
انسان حقیقی هستید . . .

صمد آقا جواب داد :

- خاطر جمع باشید چنین روزی پیش نخواهد آمد .

جمال آقا لبخندی زد و گفت : www.KetabFarsi.com

- بنظر من خیلی زود هم خواهد رسید آنهم نه یکبار
ودوبار بلکه ...

«جمال بی» پیر وازکار افتاده شده واداره دفتر خانها را
به سلیم که حالا مرد جدا افتاده ایست سپرده است و خودش
کمتر به دفتر خانه میآید و کاری بکارهای آنجا ندارد يك -
روز صبح مستخدم وارد اطاق سلیم میشود و اطلاع میدهد
که خانم صمد آقا میخواهد ایشان را ملاقات کند . .

سلیم بی یکه‌ای خورد و بسرعت میپرسد .

- خانم صمد آقا است یا خودش ؟

- خانمش

- من منتظر خود صمد آقا هستم . . که قراره حالا
بیاد اینجا .

مستخدم نمیداند چه جوابی بدهد و سلیم بی پس از
کمی سکوت اضافه میکند :

- بسیار خوب بگو بیاد تو به بینم چکار داره !

پس از لحظه‌ای خانم صمدبی وارد اطاق میشود او حالا
در حدود سی و هفت هشت سال دارد کمی چاق شده و از قیافه
بشاش و ظاهر آراسته‌اش معلوم است که زندگی آنها بخوبی
میگذرد و از وضع خود راضی است . www.KetabFarsi.com

سلیم بی زیر پای خانم بلند میشود و صندلی پهلوی
میزش را باو تعارف میکند . . و منتظر میماند تا خانم شروع
به اظهار مطلب کند . ولی خانم صمدبی خیلی خونسرد و
آرام بدون اینکه تصور شود کار بر خلافی انجام شده مشغول
تماشای اثاثیه جدید و تغییرات تازه‌ای که در ظاهر دفتر انجام
گردید میشود .

سلیم بی نمیتواند این سکوت را تحمل کند و میپرسد:
- مثل اینکه قرار بود آقای صمدبی هم تشریف بیاورند . .

خانم خنده بلندی میکند :

- بله در حقیقت قرار بود شوهرم تنها باینجا بیاد و
الان هم نمیدونه که من باینجا آمده‌ام و شاید هم از دیدن
من در اینجا زیاد خوشش نیاد .

سلیم بی هنوز نمیتواند دلیل این مجهولات را بفهمد

و برای روشن شدن مطلب میپرسد :

- به بخشید .. منظورتان اینه که ...

- فکرهای بیخود نکنید شوهرم تصمیم داره بازهم

وصیتنامه را تغییر بده ..

سلیم خنده خشکی میکند :

- لابد بازهم شوهرتان بمقام بالاتری رفته و اضافه

حقوق بیشتری گرفته ؟

- بله .. ما حالا آدم ! با شخصیتی شده ایم !

- صحیح .. گویا این پنجمین باره که وصیتنامه را

عرض میکنید !

خانم صمد بی روی صدای جابجا میشود و باناراحتی

سرش را حرکت میدهد :

- ولی اینبار من هیچ موافق با تغییر مواد وصیتنامه

نیستم بهمین جهت باینجا آمده ام که مواظب باشم کار احمقانه ای

نکنند !

در اینموقع صمد بی هم وارد دفتر می شود اوهم حالا

مرد پولدار و خوش ظاهری شده بقدری عجله دارد که ابتدا